



ISSN:2588-7033



An analysis of the long-standing relations of the Banu Thaḳif with the Sassanids and their confrontation in the Battle of al-Jisr

Alireza Soleymanzadeh ^{a*}, Ali Salari Manoujan ^b

^a Assistant Professor, Department of History, Faculty of Literature and Humanities, University of Sistan and Baluchestan, Zahedan, Iran

^b MA in the field of Ancient Iranian History, Department of History, Faculty of Literature and Humanities, University of Sistan and Baluchestan, Zahedan, Iran

KEYWORDS

Sassanids, Yazdegerd III, Banu Thaḳif, Umar ibn al-Khattab, Battle of Jisr, Bahman Jādhūyah, Abu Ubaid al-Thaḳafī

Received: 15 June 2025;
Accepted: 24 November 2025

Article type: Research Paper
DOI:10.22034/hsow.2025.2063748.1621

ABSTRACT

The one-day Battle of al-Jisr occurred around 13 AH, approximately two years after the accession of Yazdegerd III. The central concern of the present study is to introduce the obscure dimensions, trace, and analyze the factors that led to the remarkable role played by the Banu Thaḳif tribe in this significant historical event. This research focuses on the fundamental question of the extent to which the prominent presence of the Banu Thaḳif in the Battle of al-Jisr was influenced by their prior relations with the Sassanids. Relying on the historical method and drawing upon information from primary sources, the study seeks to advance both its main hypothesis and its principal objective through engagement with this central question. The findings of this investigation are important in terms of subject matter, methodology, and research context, as they attempt to synthesize events from both the pre-Islamic and Islamic periods with a fresh perspective. In doing so, the study aims to demonstrate the historical reality of the factors upon which the caliphate relied in selecting warriors for the campaigns of conquest. Furthermore, the causal analysis of the political background, economic conditions, and social structure of the Banu Thaḳif in relation to their confrontation with the Sassanian Empire, along with the identification of influential factors behind the occurrence of the Battle of al-Jisr and the exploration of its lesser-known field developments, constitute additional findings of the present research.

* Corresponding author:
E-mail address: soleymanzade@lihu.usb.ac.ir
©Author





تحلیلی بر مناسبات دیرینه قبیله بنی ثقیف با ساسانیان و تقابل آنان در نبرد جسر

علیرضا سلیمانزاده الف*، علی سالاری منوجان ب

الف استاد یار، گروه تاریخ، دانشکده ادبیات و علوم انسانی، دانشگاه سیستان و بلوچستان، زاهدان، ایران، soleymanzade@lihu.usb.ac.ir

ب کارشناسی ارشد، گروه تاریخ، دانشکده ادبیات و علوم انسانی، دانشگاه سیستان و بلوچستان، زاهدان، ایران،

alisalarimanojan1999@gmail.com

چکیده	واژگان کلیدی
نبرد یک‌روزه جسر، حدود سال ۱۳ ه.ق. و تقریباً دو سال پس از روی کار آمدن یزدگرد سوم اتفاق افتاد. مسئله اصلی تحقیق حاضر، معرفی جنبه‌های مجهول، ردیابی و تحلیل عوامل منجر به نقش آفرینی چشمگیر قبیله بنی ثقیف در یک رویداد مهم تاریخی است. پژوهش کنونی بر این پرسش اصلی متمرکز است که حضور پررنگ قبیله بنی ثقیف در نبرد جسر، تا چه حد متأثر از مناسبات پیشین آنان با ساسانیان بوده است؟ این پژوهش با تکیه بر روش تاریخی و با استناد بر اطلاعات منابع اصلی می‌کوشد تا فرضیه اصلی و همچنین هدف اصلی پژوهش را با تکیه بر سوال اصلی پیش ببرد. نتایج این بررسی از حیث موضوعی، روش‌شناختی و بافت تحقیق از این لحاظ مهم است که سعی خواهد داشت با تلفیق رویدادهای دو دوره باستان و اسلام و با دیدی نو، این حقیقت تاریخی را اثبات نماید که دستگاه خلافت در زمینه فتوحات با تکیه بر کدام فاکتورها، مجاهدان را گزینش می‌کرده است. همچنین بررسی ارتباط علی- معلولی سوابق سیاسی، اقتصادی و ساختار اجتماعی قبیله بنی ثقیف بر رویارویی این قبیله با شاهنشاهی ساسانی، کشف عوامل تأثیرگذار بر وقوع نبرد جسر و ابعاد ناشناخته‌ی تحولات میدانی این واقعه تاریخی از دیگر یافته‌های پژوهش حاضر خواهد بود.	ساسانیان، یزدگرد سوم، بنی ثقیف، نبرد جسر، عمر بن- خطاب، بهمن جادویه، ابو عبید ثقیفی
	تاریخ دریافت: ۱۴۰۴/۰۳/۲۵ تاریخ پذیرش: ۱۴۰۴/۰۹/۰۳ مقاله علمی پژوهشی

۱. مقدمه

نبرد جسر از نقاط عطف در تاریخ نظامی جهان اسلام و ایران باستان محسوب می‌شود. این نبرد اولین و شاید تنهاترین پیروزی شاخص ساسانیان در تقابل با اعراب مسلمان محسوب می‌شود. نبرد موردنظر بر کرانه‌های شرقی رودخانه فرات در نزدیکی محلی موسوم به مروحه یا قُس التَّاطِف در مجاورت کوفه رخ داد. زمان وقوع آن نیز به احتمال قریب به یقین در ۲۳ شعبان سال ۱۳ هجری (۲۲ اکتبر ۶۳۴ م.) بوده است. به نوشته طبری: «از جنگ یرموک تا جنگ پل چهل روز بود» و سپس در ادامه به صراحت نام ماه قمری را می‌نویسد: «جنگ یرموک در جمادی‌الآخر بود و جنگ پل در شعبان» (طبری، ۱۳۷۵: ۱۶۰/۴). زمان وقوع نبرد جسر را با تقریباً یک ماه فاصله از تاریخ مذکور، یعنی در اواخر ماه رمضان نیز ذکر کرده‌اند. حتی سال وقوع نبرد نیز در کتاب «طبقات الکبری» با یک سال بعدتر یعنی ۱۴ ه.ق. ذکر شده است: «و قتل بالعراق یوم جسر أبي عبید الثقفی سنة أربع عشرة في أول خلافة عمر بن الخطاب» (ابن سعد، ۱۹۹۰: ۳۴۰/۳). هرچند ذهبی سال ۱۳ هجری را به عنوان زمان وقوع نبرد جسر پذیرفته است، او اطلاع داشته که برخی منابع سال ۱۴ هجری را هم در این خصوص ذکر کرده‌اند: «وقیل: في أول سنة أربع عشرة» (الذهبی، ۲۰۰۳: ۷۵/۲).

* نویسنده مسئول:

نبرد جسر بعد از جنگ دوم ذوقار، چندمین رویارویی مهم اعراب و ساسانیان محسوب می‌گردد که تحت تأثیر عوامل مختلفی به وقوع پیوست: یکی از آنها ریشه در احساس خطری داشت که ایرانیان پس از شکست‌های متوالی‌شان در خصوص حضور اعراب مسلمان در جوار مرزهای امپراتوری‌شان داشتند. درک این خطر و تلاش برای متوقف کردن توسعه‌طلبی مسلمانان منجر به وقوع نبرد جسر شد. در نبرد جسر، در یک‌سو اعراب مسلمان قرار داشتند که سرمست از فتوحات خرد و کلان گذشته خود در برابر ایرانیان بودند و سعی می‌کردند تا با بهره‌گیری از اختلافات سیاسی درونی و مشکلات فزاینده اقتصادی ساسانیان (دریایی، ۱۳۹۹: ۹۵) و یا تحت تأثیر جنبه‌های روحی و روانی جهادی، دامنه‌ی تقابل را به صفحه جدیدی وارد نمایند. در طرف مقابل، انگیزه‌های پیدا و پنهان ساسانیان بود که هر آن می‌توانست جرقه شروع تهاجمی دوباره از سوی سپاهیان ایرانی را رقم بزند. هرچند رحلت پیامبر(ص) و اتفاقات مربوط به سقیفه بنی ساعده امت مسلمان را با چالش‌هایی در حوزه سیاست داخلی مواجه کرد، با به خلافت رسیدن ابوبکر در نهایت ثبات و انسجام نسبی در جامعه اسلامی ایجاد شد (کاتب واقدی، ۱۳۷۴: ۱۵۶/۳)؛ و به آن‌ها این قدرت را داد که با خیالی آسوده و با اراده‌ای جمعی به سمت وسوی گسترش حوزه نفوذ خود در سرزمین‌های هم‌جوار حرکت کنند.

سؤال اصلی تحقیق حاضر بدین قرار است: مناسبات دیرینه ساسانیان با بنی ثقیف، چه تأثیری بر رویارویی آنان با ایرانیان در نبرد جسر داشت؟ فرضیه قابل طرح در این پژوهش، مبتنی بر روش تحقیق تاریخی، چنین است: آشنایی بنی ثقیف با جامعه ساسانی در اثر تعاملات تجاری-فرهنگی باعث اعتماد دستگاه خلافت نسبت به این موضوع شد که بنی ثقیف از عهده نفوذ در جغرافیای قلمرو ساسانی و مقابله با تاکتیک‌های پیچیده نظامی آنان برخوردار آمد.

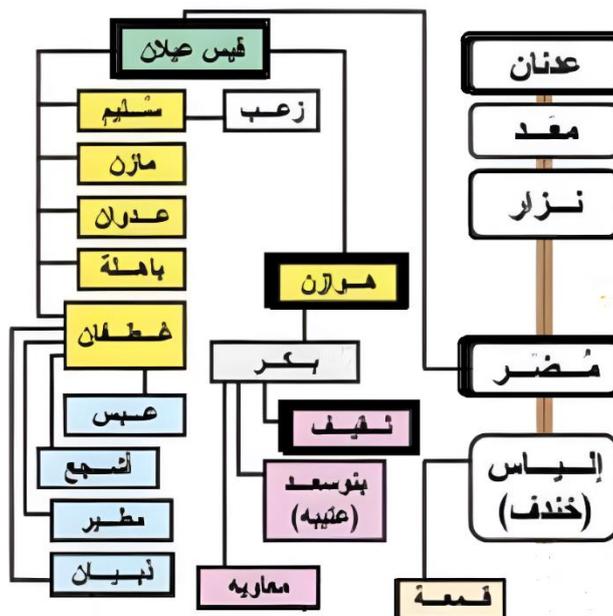
لازم به ذکر است که بعد از کشته شدن ابوعبید در نبرد جسر، هفت تن از ثقیفیان یکی پس از دیگری، فرماندهی و پرچم‌داری مبارزه را بر عهده گرفتند که همگی کشته شدند. در موضوع فتح مصر نیز شاهد نقش‌آفرینی افرادی از بنی ثقیف هستیم. نبردی که رد پای هفت فرمانده ثقیفی همچون ابومحجن در آن دیده می‌شود و یا از حدود ۴ هزار کشته‌شده جبهه اعراب در نبرد جسر، ۳۰۷ نفر آن مربوط به قبیله بنی ثقیف است.

در رابطه با سابقه و ضرورت تحقیق حاضر باید گفت که تاکنون مقاله خاصی در رابطه با موضوع و مسئله تحقیق حاضر به نگارش درنیامده است. به عنوان مثال، هرچند بخش اعظم تمرکز مقاله حاضر بر مناسبات بنی ثقیف و ساسانیان است، اما در پژوهش‌های مشابه چون مقاله «مناسبات شاهنشاهی ساسانی با اعراب بدوی» (محمودآبادی، پیرمرادیان و بختیاری، ۱۳۹۰: ۱۸۷-۱۷۰) حتی کلمه‌ای در خصوص موضوع مقاله حاضر وجود ندارد. در کتاب‌هایی نیز که در خصوص ایران دوره ساسانی نگاشته شده است، برخی آثار در حد یک سطر و برخی نیز در حد یک یا چند صفحه مطلب به این مقوله اختصاص داده‌اند. از همین رو، یک نوع خلاء علمی در این حوزه احساس می‌شود که به نحوی پژوهش حاضر در صدد پر کردن آن است. البته نبود سابقه تحقیق باعث می‌شود نتوان از تجربیات مفید پژوهشگران پیشین بهره برد، نقاط ضعف پژوهش‌های پیشین را شناخت و یا درصدد ترمیم آن‌ها برآمد. اما امید است، نتایج پژوهش حاضر بتواند در غنا بخشیدن به ادبیات موضوع مورد پژوهش، نقشی هرچند کوچک، ایفا نماید.

۲. تبار قبیله‌ای فرماندهان مسلمان حاضر در نبرد جسر

فرماندهی سپاهیان عرب مسلمان در نبرد جسر بر عهده ابوعبید ثقیفی بود. سه نفر از پسران ابوعبید ثقیفی - که یکی از آن‌ها هم فرمانده لشکر بود- در نبرد جسر حضور داشتند که همگی کشته شدند. ابوعبید از حیث تبار قبیله‌ای به بنی ثقیف تعلق داشت که

ساکن طائف بودند. ابن اثیر به صراحت به این مسئله اشاره کرده است که: «تقیف شامل دو خاندان بود: احلاف و بنی مالک» (ابن- اثیر، ۱۳۷۱: ۶/ ۲۷۱-۲۷۲). این دو طایفه بزرگ بنا به دلایلی باهم نزاع داشتند و نیروی احلاف بر بنی ثقیف می چربید. آغاز تاریخ قبیله بنی ثقیف با نام نیای آنان یعنی «قسی بن منبه» گره خورده است که لقب ثقیف داشت. از آنجایی که این فرد حدود اواسط سده ۴م. می زیسته‌اند، شاید بر همین اساس بتوان این قرن را زمان قدرت‌گیری یک خاندان در درون این قبیله دانست. برخی نسب‌شناسان، خاستگاه ثقیف را به اعراب عاربه قحطانی یمن پیوند زده‌اند (ابی الفرج الاصفهانی، ۱۹۹۴: ۱/ ۲۹۸). گفته می‌شود آنان در اثر سختی معاش ناچار به مهاجرت به طائف شده‌اند. برخی نیز معتقدند بنی ثقیف از بقایای قوم ثمود هستند (بلاذری، ۱۹۹۶: ۱/ ۲۶، علی، ۲۰۰۱: ۲/ ۱۶۸). شواهد پذیرفتنی دیگر حکایت از این دارد که بنی ثقیف در گذشته جزو قبایل هوازین بوده و هوازین نیز از تبار عدنانیان (اعراب مستعربه) بوده‌اند. به عنوان مثال، شجره نسب فردی به نام «عروه» نشان از این دارد که بنی ثقیف جزو قبایل هوازین بوده‌اند: «عروه بن مسعود بن معتب بن مالک بن کعب بن عمرو بن سعد بن عوف ابن ثقیف بن منبه بن بکر بن هوازن بن عکرمة بن خصفة بن قیس عیلان الثقفی» (ابن اثیر، ۱۹۸۹: ۳/ ۴۶۵). نظیر چنین نسب‌نامه‌ای را می‌توان در کتاب «جمهره» در خصوص نیای تیره «قیس عیلان» نیز مشاهده کرد که تبار عدنانی داشته است: «و هؤلاء بنو منبه بن بکر بن هوازن بن منصور بن عکرمة ابن خصفة بن قیس عیلان، و هم ثقیف» (ابن حزم، ۱۹۸۲: ۱/ ۲۶۶). عدنان جد بیستم رسول خدا (ص) و پدر اعراب عدنانی بود. به جهت چنین انتسابی، در زمان خلافت عمر بن خطاب تصمیم بر این شد که مستمری بیشتری به بنی ثقیف پرداخت شود. همین امر موجب مستحکم‌تر شدن جایگاه آنان در جامعه اسلامی گردید. از زبان عمر بن خطاب چنین روایت شده است: «لا یملین فی مصاحفنا إلا غلمان قریش و ثقیف» (علی، ۲۰۰۱: ۱۵/ ۱۳۹). بدین معنا که غیر از جوانان قریش و ثقیف، کس دیگری نباید قرآن‌مان را املا کند. چنین روایتی می‌تواند دلالت بر تسلط بنی ثقیف بر زبان و ادبیات قریشی و یا قرابت زبان مادری اینان داشته باشد. در دوران پیش از اسلام، بنی ثقیف در محیط قبیله‌گرایی حاکم بر عربستان ناچار بود همچون قبایل دیگر برای حفظ بقای خود با تیره‌های مختلف از جمله با قریش و علی‌الخصوص بنی‌امیه هم‌پیمان شود. روابط مستحکم ثقیفیان با دولت بنی‌امیه غیرقابل انکار است.



نمودار: شجره نسب قبیله بنی ثقیف

۳. سکونتگاه قبیله بنی ثقیف و سیطره ساسانی

در دوران جاهلیت، ابو عبید ثقفی جزء ساکنان منطقه طائف بود. طائف و دره‌های مجاور آن مانند وادی وح، وادی جف و قسمت علیای وادی لیه، مسکن ثقفیان بود. پدر ابو عبید یعنی مسعود بن عمرو نیز در ردیف نخستین ساکنان طائف قرار داشت و به‌عنوان یکی از بزرگان قبیله ثقیف در تصمیم‌گیری‌های سیاسی این قبیله نقش ایفا می‌کرد. بعدها منزلت و جایگاه او به فرزند ارشدش ابو عبید رسید. بخش اعظم عربستان شرقی از جمله طائف، به واسطه‌ی حیره، تحت سیطره ساسانیان بود. طبق نظر ویسپوف-پژوهشگر دانشگاه تحقیقاتی آلمانی CAU - دودمان بنی‌لخم حیره از طرف ساسانیان به عنوان حاکمان بخش اعظم عربستان شرقی (بحرین، عمان، یمامه، نجد، حجاز تا طائف) منصوب شده بودند و نفوذ ساسانیان حتی تا یرب (مدینه) نیز گسترش داشت (ویسپوف، ۱۳۷۷: ۲۴۱). از همین رو، بنی ثقیف طائف به صورت غیرمستقیم جزو اتباع شاهنشاهی ساسانی محسوب می‌شدند.

هوای معتدل، خاک حاصلخیز و آب وافر خوشگوار طائف باعث گسترش انواع فعالیت‌های زراعی در زادگاه بنی ثقیف شده بود. کاشت گندم، باغداری و پرورش انواع میوه‌ها (از جمله خرما، انجیر، انگور، موز و...)، پرورش زنبور عسل و شکار در جنگل‌های اطراف طائف و دامنه کوه غزوان از جمله کارهای مردم طائف بود. همه شهرهای حجاز و به‌ویژه مکه وابسته به گندم طائف بودند. بزرگان طوایف مهم قریش (بنی‌هاشم و بنی‌امیه) در طائف مزرعه و بستان داشتند و دارای سرمایه و تجارت در آن شهر بودند. یهودیان ساکن طائف نیز به کارهای تجاری می‌پرداختند. سکونت رومیان در طائف، از جالب‌ترین نکات قابل ذکر در خصوص این شهر است (سال، ۱۳۸۳: ۲۸۰-۱۷۵). رومیان شهر طائف از بسیاری جهات می‌توانستند حلقه ارتباطی بین اعراب و امپراتوری روم باشند. بنی ثقیف در طائف علاوه بر کشاورزی در صنایعی همچون نجاری، آهنگری و دباجی مهارت چشمگیری داشتند (علی، ۲۰۰۱: ۱۵۲/۷-۱۵۱).

در عربستان پیش از اسلام، بنی ثقیف زودتر از دیگر دستجات هوازن به یکجانشینی روی آوردند. از همین رو، سطح شعور سیاسی، اجتماعی و اقتصادی- فرهنگی ایشان در دوره‌های مختلف پیش و پس از اسلام زبانزد بوده است. ظاهراً در صدر اسلام، بنی ثقیف در نوشتن مهارت داشته و در آن سرآمد بوده‌اند. از عثمان بن عفان روایتی با عبارت «الکاتب من ثقیف» وجود دارد که دلالت بر تسلط آنان بر فنون نویسندگی دارد (همان، ۲۰۰۱: ۱۳۹/۱۵). البته این به معنای خوش‌نامی و یا سطح فرهنگی والای همه افراد این قبیله نیست. در روایتی از امام علی (ع)، در کنار تحسین برخی از افراد صالح این قبیله، صفاتی همچون «فرعونان»، «یارگران ستمکاران»، «مردمی غدارند که عهد و پیمان نمی‌شناسند» به بنی ثقیف نسبت داده می‌شود. در ادامه این روایت، از زبان امام علی (ع) چنین آمده است: «البته در میان آنان مردمان صالح کم نبوده‌اند، از جمله عروه بن مسعود و ابو عبید بن مسعود که در قس‌الناطف بر ساحل فرات کشته شد» (ابن‌هلال ثقفی، ۱۳۷۱: ۱۹۶-۱۹۵).

با فتح مکه در سال نهم هجری، مردمان قبیله ثقیف مقاومتی جدی از خود در برابر سپاه پیامبر (ص) نشان ندادند و بعد از محاصره شدن از سوی مسلمانان تسلیم شدند و ایمان آوردند.

۴. فتح یمن توسط ساسانیان و اتکای بیشتر ایرانیان به بنی ثقیف

به جهت همسایگی ایران با روم، بخش عمده واسطه‌گری تجارت پرسود ابریشم و کالاهای مورد احتیاج رومیان در دست ساسانیان متمرکز بود. ساسانیان همواره بهای ابریشم را بالا می‌بردند تا از این رهگذر ضمن کسب عایدی بیشتر، توان نظامی خود را نیز ارتقاء

ببخشند. در مقابل، رومیان که متوجه استفاده ابزاری ساسانیان از این جاده بودند، دست به رقابت با ایرانیان در جهت تسلط بر مسیرهای جدید تجاری زمینی و دریایی زدند. بیزانس طرح به دست آوردن پایگاهی در جنوب عربستان را پیگیری کرد که این دولت را از راه شام به حجاز و از آنجا به یمن و از آن طریق به اقیانوس هند و شبه‌قاره هند متصل کند. آنان به چنین خواسته‌ی عظیمی دست یافتند و قریب به هفتاد سال با کمک حبشیان موفق به حفظ این پایگاه مهم تجاری شدند. حمله حبشیان در دو دوره اتفاق افتاد. دوره اول حمله حبشیان به یمن در سال ۳۴۰م. بود. اکثر پژوهشگران عرب معتقدند که این حمله جنبه‌ی دینی نداشته و فقط با انگیزه‌های تجاری و به قصد تنبیه حمیریانی بود که تجارت حبشیان را تهدید کرده بودند (سالم، ۱۳۸۳: ۹۲-۹۱).

در سال ۵۷۰م. پس از فتح یمن توسط ایرانیان در زمان انوشیروان، تجارت گسترده‌ای که در مسیر یمن - شام پای گرفته بود، به دست ایرانیان افتاد و نظارت ساسانیان بر جنوب عربستان، امر بازرگانی بیزانس از طریق دریای سرخ را محدود کرد (همان، ۱۳۸۳: ۱۱۹-۱۱۳؛ ویسهورف، ۱۳۷۷: ۲۴۲). در این مسیر تجاری، قبیله ثقیف تا مدت مدیدی به هم‌اورد مهمی برای قبایل قریش تبدیل شدند (حمیری، ۱۹۸۴: ۳۷۹). در این هم‌چشمی، بنی ثقیف سعی در به دست آوردن دل ایرانیان داشتند، در سوی دیگر، چهار تن از پسران عبدمناف بن قصی سعی نمودند هم‌زمان هم با رومیان و هم با ایرانیان مناسبات تجاری داشته باشند: «و خرج نوفل بن عبد مناف، و جان اصغر ولد شبیه إلى العراق، فأخذ عهداً من كسرى لتجار قریش» (أبو الربیع الحمیری الكلاعی، ۲۰۰۰: ۹۷/۱). یعنی نوفل از خسرو برای بازرگانان قریشی پیمان تجاری گرفت. جالب اینکه، برادرش هاشم از امپراتور بیزانس امان‌نامه گرفت و با روم و غسان پیمان‌نامه‌های تجاری منعقد نمود. برادر سوم یعنی عبدشمس نیز از پادشاه حبشه امان‌نامه تجاری دریافت کرد: «فأخذ منه أماناً كذلك لمن تجر من قریش إلى بلادها». مُطلب که برادر چهارم بود نیز با یمن روابط تجاری برقرار کرد (أبو الربیع الحمیری الكلاعی، ۲۰۰۰: ۹۷/۱). بسیاری مواقع در کاروان‌های تجاری، بازرگانان ثقیفی و قریشی همدوش یکدیگر سفرهای خود به شام و یمن را انجام می‌دادند (ابن حجر العسقلانی، ۱۹۹۵: ۲۵۴/۵). به عنوان مثال، روایتی در خصوص شاعر مشهور طائفی به نام «امیه بن آبی اصلت ثقیفی» وجود دارد که به همراه گروهی از ثقیف و قریش با کاروان خود به شام رفته‌اند (قلقشندی، ۱۹۸۷: ۲۰۹/۶-۲۰۸). به همان اندازه که قریش توانست پایگاه‌هایی تجاری در اکثر نقاط جهان پیرامونی از جمله مصر و حبشه به دست آورد، بنی ثقیف نیز توفیقاتی در گسترش تجارت با ایران و سایر نقاط جهان کسب کرد. گزارش‌هایی از حضور بازرگانان بنی ثقیف در ایران دوره ساسانی و نیز روابط آنان با دولت حیره در دست است.

۵. مناسبات تجاری-فرهنگی ثقیفیان با ساسانیان تاثیر آن بر گزینش فرماندهان

بنی ثقیف در حوزه تجارت خارجی با همسایگان قدرتمند زمانه خود مشارکت فعالی داشتند. سفرهای تجاری و تعاملات کلان اقتصادی بنی ثقیف با ایران ساسانی، روم، مصر، حبشه و یا با ساکنین نقاط مختلف شبه‌جزیره عربستان معروف است. گفته می‌شود غیلان بن سلمه ثقیفی و تعدادی از بنی ثقیف، همراه ابوسفیان و عده دیگری از قریش برای کار تجاری وارد مدائن شدند و ملاقاتی با خسرو پرویز داشتند (بلاذری، ۱۳۳۷: ۶۵۶-۶۵۵). گزارش‌های چندی که از این قبیل سفرها یافت می‌شود، گواه خوبی بر گستردگی تعاملات اقتصادی بنی ثقیف در سطح بین‌المللی است. ابوسفیان قبل از ورود به سرزمین ایران به همراهانش گفته بود: ما نزد پادشاه ستمگری می‌رویم که به ما اجازه ورود به سرزمینش را نداده است. پس برای او پاسخی آماده کنید. غیلان گفت: «أنا أكفیکم علی أن یکون نصف الریح لی» یعنی به شرطی که نصف کل سود این سفر را برای خود نگه‌دارم، کارگشای مشکل شما خواهم بود. کاروانیان عرب نزد خسرو پرویز می‌رسند. غیلان مردی حکیم و باسواد بود که بنا به روایت فتوح البلدان، نگارش به خط عربی را به‌واسطه فردی به نام بشر بن عبدالمملک - که او هم کتابت را از اهل حیره آموخته بود - فراگرفت (همان، ۱۳۳۷: ۶۵۶-۶۵۵). مترجم خسرو پرویز،

از کاروانیان می‌پرسد: «يقول لك الملك: كيف قدمتم بلادی بغير إذنني؟» یعنی پادشاه می‌گوید چرا بدون اجازه وارد کشورمان شده‌اید؟ غیلان در پاسخ می‌گوید: «لسنا من أهل عداوتك، ولا تجسسنا عليك، وإنما جئنا بتجاره». یعنی ما با شما سابقه دشمنی نداریم. جاسوس هم نیستیم، بلکه برای تجارت به کشورتان آمده‌ایم (ابن حجر العسقلانی، ۱۹۹۵: ۲۵۴/۵). این روایت نشان می‌دهد که تا زمان خسرو پرویز هیچ‌گونه دشمنی خاصی بین بنی ثقیف و ساسانیان پدیدار نشده بود؛ همچنین حکایت از این دارد که آغاز مناسبات تجاری ساسانیان با بنی ثقیف به زمان خسرو پرویز می‌رسد. نکته دیگری که از این متن برمی‌آید آن است که بنی ثقیف غیر از آنکه خودشان به کارهای کلان تجاری می‌پرداختند، از بابت راهنمایی سایر تجار به داخل ممالک مختلف نیز سود کلانی کسب می‌کردند. البته در «الطبقات الکبری» در مورد علت سفر غیلان به ایران، روایت کاملاً متفاوتی داریم: «وکان غیلان بن سلمة شاعرا وفد علی کسری فسأله أن یبني له حصنا بالطائف» که ترجمه آن چنین است: «غیلان بن سلمه شاعری بود که به دیدار خسرو رفت و از وی خواست که برایش قلعه‌ای در طائف بسازد. پس خسرو برای او قلعه‌ای در طائف ساخت» (ابن سعد، ۱۹۹۰: ۴۶/۶). باورمندی به چنین مناسباتی، گویای شناخت عمیق برخی طوایف عرب از اوضاع درونی جامعه ساسانی خواهد بود. ناگفته نماند که مردم طائف به یادگیری برخی صنایع نظامی پرداختند که به آنها در توسعه ابزارهای دفاعی شهرشان کمک می‌کرد؛ چنانکه گفته می‌شود عروه بن مسعود و غیلان بن سلمه به جرش در شام رفتند تا نحوه ساخت کوچ جنگی و منجنیقی را که قرار بود بر دژ طائف نصب کنند، فرا بگیرند (الملاح، ۲۰۱۱: ۳۰۸).

بنی ثقیف کاروان‌های تجاری گسترده‌ای نظیر کاروان‌های قریش نداشتند و بسیاری مواقع به همراه قریش تجارت می‌کردند که نمونه‌های چندی از آن یاد شد. عروه بن مسعود ثقفی که اهل طائف و بزرگ شهر بود در دوران جاهلیت درزمینه تجاری با عمر بن خطاب شریک بود. از زبان عروه بن مسعود روایت شده: «إني قد وفدت علی الملوك، علی کسری و هرقل و النجاشی، و إني و الله ما رأيت ملكاً قط أطوع فيمن هو بين ظهرانیه من محمد فی أصحابه» (واقعی، ۱۹۸۹: ۵۹۹/۲) در این روایت، عروه ضمن مقایسه شأن والاتر پیامبر (ص) در قیاس با شاهان زمانه‌اش، اشاره به این دارد که من به دربار پادشاهان رفته و توفیق باریابی به درگاه شاهانی همچون خسرو و هرقل و نجاشی را داشته‌ام (واقعی، ۱۳۶۹: ۴۵۴). این شناخت از امپراتوری‌های هم‌عصر همسایه، یقیناً ریشه در مناسبات تجاری-فرهنگی بنی ثقیف با روم، مصر و ایران دارد. مشارکت عروه بن مسعود در راهنمایی مسلمانان در فتح مصر- به رغم سهم اندک نیروهای بنی ثقیف در این ماجرا- نشان از تسلط بی‌چون‌وچرای این قبیله بر راه‌های بازرگانی و سوق‌الجیشی ممالک همسایه دارد (الملاح، ۲۰۱۱: ۳۱۱).

حارث بن کَلْدَه بن عمرو بن علاج ثقفی، طبیب معروف عرب پیش و پس از اسلام، در جندی‌شاپور از پزشکان ایرانی طبابت آموخت. حارث از اعراب بنی ثقیف و اهل طائف بود (ابن حزم، ۱۹۸۲: ۲۶۸/۱؛ ابن قفطی، ۱۹۰۳: ۱۶۱). ابن اثیر نام کامل او را ذکر کرده و تبارش را به قبیله بنی ثقیف وصل کرده است: «الحارث بن کَلْدَه بن عمرو بن علاج بن أبی سلمة بن عبد العزّی بن غیرة بن عوف ابن ثقیف الثقفی» (ابن الاثیر، ۱۹۸۹: ۳۸۴/۱). اکثریت نویسندگان قدیمی به این‌که حارث بن کَلْدَه هم‌عصر انوشیروان بوده و در ایران و در مدرسه جندی‌شاپور طبابت را آموخته، اشاراتی داشته‌اند (ابن اَبی‌اصیبه، ۱۹۹۵: ۱۶۲/۱؛ ابن قفطی، ۱۹۰۳: ۱۶۱). او در مدرسه پزشکی ایران از بیماری‌ها و اقسام داروها آگاه شد و در آن تبحر یافت و تبدیل به طبیبی حاذق شد. او همان‌جا چندی به کار طبابت مشغول شد و حتی نزد پادشاه ایران بار یافت و با او به‌تفصیل سخن گفت. با ثروتی که از طریق طبابت، تجویز دارو و همچنین آموزش بهداشت عمومی به مردم ایران اندوخته بود، به وطن خویش بازگشت. او روزگار پیامبر اکرم (ص)، دوره خلفای راشدین و

تأسیس امویان را تا پایان روزگار معاویه درک کرد. روایتی وجود دارد که پیامبر (ص)، سعد بن ابی وقاص را جهت درمان بیماری سختی که بدان دچار شده بود، به حارث بن کلداه معرفی کرد (ابن حجر العسقلانی، ۱۹۹۵: ۶۸۸/۱). این پزشک نامی عرب، در سال ۶۳۵ م. در مدینه وفات یافت.

همین روابط اقتصادی-فرهنگی بین ثقفیان و ساسانیان، موجب شناخت عمیق آنان از وضعیت استراتژیکی ایران شد و از همین رو سرداران معروف بنی ثقیف در نخستین جنگ‌های اعراب مسلمان با دولت ساسانی شرکت فعالانه‌ای داشتند. از جمله‌ی این فرماندهان می‌توان به این افراد اشاره کرد: ابو عبید ثقفی، ابومحجن مالک بن حبیب ثقفی، عثمان بن ابی العاص ثقفی و سائب بن اقرع ثقفی و غیره. با تمام این ملاحظات، فرستادن فردی به نام ابو عبید برای رویارویی با ساسانیان در نبردهای منتهی به پیکار جسر، نشان از دقت بالای خلیفه در گزینش فرماندهانی دارد که از ایرانیان شناخت دقیقی داشته باشند. درست است که ما ابو عبید را به جهت شکست بزرگ او در نبرد جسر می‌شناسیم، اما هرگز نباید فراموش کنیم که او قبل از این شکست توانسته بود در سه نبرد بزرگ بر ارتش ساسانی - که فرماندهان برجسته‌ای آن را هدایت می‌کردند - به طور قاطع چیره شود و حتی برخی از این فرماندهان را بکشد و یا اسیر بکند.

۶. پیش‌زمینه‌های ورود ابو عبید به عرصه نبرد جسر

همان‌گونه که اشاره شد، در دوران پیامبر (ص)، ابو عبید فرصت چندانی بر ایفای نقش مؤثرتر در تحولات اسلام نیافت. ابوبکر به عنوان خلیفه اول مسلمین، با علم بر سوابق و پیشینه‌ی ابو عبید ثقفی او را مأمور مصاف با ایرانیان در مناطق مرزی حیره نمود. طبری این تصمیم را ناشی از قصد ابوبکر برای تقویت قوای مسلمین در حیره می‌داند که تا حدود زیادی تدبیر مؤثری نیز بود. البته ابو عبید از همان بدو امر به عنوان فرمانده کل اعراب حاضر در حیره لقب نگرفت؛ بلکه در ابتدا به عنوان یکی از سرداران تحت فرمان مثنی بن حارثه شیبانی انجام وظیفه کرد. اوضاع به همین منوال برای ابو عبید پیش رفت تا این‌که نوبت به خلافت عمر بن خطاب رسید. قدرت‌گیری خلیفه دوم برای ابو عبید وجه بسیار متفاوتی را رقم زد؛ خیلی از افراد در دوره این خلیفه تمایلی به واگذاری مناصب نظامی به ابو عبید نداشتند. افرادی مثل مثنی بن حارثه بودند که با برشمردن تجارب و شایستگی‌های جنگی ابو عبید، نظر خلیفه را بدون نسبت به ابو عبید مثبت کردند. تصمیم عمر بن خطاب برای واگذاری فرماندهی نبرد جسر به شخص ابو عبید، اوج اعتماد خلیفه به این فرمانده ثقفی است.

در نتیجه تحولات نظامی در جبهه‌ی جنگ با رومی‌ها، بخش بزرگی از لشکریان عرب به جبهه مقابل رومی‌ها منتقل شده بودند. در این زمان، ایرانیان تلاش‌های خود را معطوف به حذف حضور اعراب در عراق کردند. مثنی بن حارثه فرماندهی بود که تصمیم گرفت بخشی از سپاهیان مسلمان را در مرزهای عراق متمرکز کند. مثنی به سرعت رفت تا موضوع را با خلیفه ابوبکر در میان بگذارد؛ اما زمانی که رسید او را در حال مرگ یافت و عمر بن خطاب جانشین او شد. مثنی وضعیت نظامی عراق را برای خلیفه جدید تشریح نمود. بدین ترتیب، با گزارش‌هایی که رسید، عمر بن خطاب یکی از اولویت‌هایش را به جهاد علیه ایرانیان در عراق اختصاص داد. به نوشته‌ی ابن خلدون، عمر بن خطاب در طی خطبه‌ای سؤالی با این مضمون مطرح کرد که بندگان صالح خداوند کیانند که از حجاز مهاجرت کنند و دین خدا را بر همه ادیان عالم پیروز گردانند؟ به نوشته این مورخ، عمر بن خطاب «ابو عبید را به سبب آنکه پیش از دیگران داوطلب شده بود، فرمانده سپاهی که به عراق می‌رفت، قرار داد» (ابن خلدون، ۱۳۷۵: ۵۰۴/۱) و به او توصیه‌هایی در مورد جنبه‌های مختلف نبردهای پیش رو داشت. بدین ترتیب، ابو عبید با سپاه پنج‌هزار نفری خود به راه افتاد و در طول مسیرش قبایل متعددی را، با عنوان جهاد و وعده کسب غنائم، ترغیب به همکاری نمود. تعداد زیادی نیز با او همراه شدند. مقرر شد تا مثنی بن حارثه نیز

تحت امر ابو عبید عمل کند (جعفریان، ۱۳۸۲: ۱۱۷/۲). ابو عبید به محض ورود به عراق صفوف لشکریان خویش را آراست و با لشکری که بیش از ده هزار جنگجو نداشت، توانست در سه نبرد بزرگ بر ارتش ساسانی پیروز شود و تمام سرزمین‌هایی را که مسلمانان رها کرده بودند، باز پس بگیرد. این سه نبرد به ترتیب عبارت‌اند از: «نمارق»، «کسکر یا السقاطیه» و «باقسیا». نبرد نمارق در ۸ شعبان ۱۳ ه. ق. روی داد و از آنجایی که در مکانی موسوم به النمارق بین حیره و قادسیه رخ داد، بدین نام معروف شد (طبری، ۱۳۷۵: ۱۵۹۴/۴؛ ابن مسکویه، ۱۳۶۹: ۲۷۵/۱). در این نبرد، جابان/جاپان فرمانده ایرانی توسط نیروهای ابو عبید ثقفی به اسارت درآمد (ابن خلدون، ۱۳۷۵: ۵۰۵/۱). پس از پیروزی در نبرد نمارق، ابو عبید در ۱۲ شعبان در پایین کسکر، درجایی که سقاطیه نام داشت^۱، بقایای ارتش ایران به رهبری نرسی و سه پسرش: بسطام، بندویه و تیرویه را تحت تعقیب قرار داد. نرسی پسرخاله خسرو بود و خسرو کسکر را به وی واگذار کرده بود (ابن مسکویه، ۱۳۶۹: ۲۷۵/۱). رستم فرخزاد، جالینوس را برای کمک به ارتش نرسی فرستاد (ابن خلدون، ۱۳۷۵: ۵۰۵/۱)، اما آن‌ها به موقع به عرصه نبرد نرسیدند. ارتش عرب توانست دوباره ارتش نرسی را شکست بدهد و آن‌ها را مجبور به عقب‌نشینی به سمت تیسفون نماید. اردوگاه و زمین وی به تصرف مسلمانان درآمد (طبری، ۱۳۷۵: ۱۵۹۶/۴). به نوشته ابن اثیر، چون رستم جالینوس را برای جنگ با اعراب تجهیز و روانه نمود، به او فرمان داد که اول به یاری نرسی برود و سپس مستقلاً به جنگ بپردازد. ولی وقتی که او رسید نرسی و لشکرش تباه شده بودند؛ زیرا ابو عبید به او مجال نداده و قبل از رسیدن جالینوس لشکر او را درهم شکسته و پراکنده نموده بود. جالینوس هم در محل باقسیا که پیرامون باروسما بود، لشکر زد. ابو عبید با آمادگی و صف‌آرایی کامل با او مقابله نمود و او را در هفدهم شعبان همان سال شکست داد (ابن اثیر، ۱۳۷۱: ۱۹۴/۸).

خلیفه از نزدیک و مستقیماً اخبار ابو عبید را در عراق دنبال می‌کرد و پس از پیروزی‌هایی که او به دست آورد، از شایستگی‌اش برای رهبری لشکریان عرب اطمینان حاصل کرد. این پیروزی‌های مسلمین به رهبری ابو عبید، تأثیر چشمگیری بر ایرانیان گذاشت. جبهه داخلی ایران به شدت متزلزل شد، تا جایی که مخالفان رستم علیه او شوریدند و او را به سهل‌انگاری و عدم جنگ با مسلمانان متهم کردند. روحیه در صفوف سپاهیان ایران رو به زوال گذاشت. رستم از یک سو مجبور شد برای جلوگیری از وخامت اوضاع در جبهه داخلی و از سوی دیگر برای دستیابی به هرگونه پیروزی بر لشکریان مسلمانان و بالا بردن روحیه سپاهیان ساسانی، دست به اقدام مؤثری بزند.

۷. تأثیر موقعیت مکانی بر تحولات میدانی نبرد جسر

همان‌گونه که دیدیم، تقریباً ظرف بیست روز پس از ورود ابو عبید با لشکریان خود به عراق، مسلمانان در سه نبرد پیاپی پیروز شدند و فقط در نبرد بعدی، یعنی نبرد جسر، شکست خوردند که در طی آن نیمی از لشکریان اعراب نابود شد. جالینوس پس از شکست از ابو عبید و قبل از نبرد جسر، نزد رستم فرخزاد بازگشت. او بهمن جادویه معروف به ذوالحاجب را نامزد نبرد با اعراب نمود. به نوشته‌ی ابن خلدون، بهمن «در ناطف بر کنار فرات فرود آمد» (ابن خلدون، ۱۳۷۵: ۵۰۵/۱)؛ و بنا به روایت مشابهی، او «در مروحه، جای برج و عاقول فرود آمد» (ابن مسکویه، ۱۳۶۹: ۲۷۷/۱). از همین رو، این نبرد به نام‌های نبرد مروحه و قَسُّ النَّاطِف نیز معروف است.

^۱ . موقعیت سقاطیه در نقشه پابینی مشخص شده است.



نقشه: موقعیت ناحیه الجسر (مغلوث، ۱۴۳۰ه.ق.: ۲۵)

نبرد جسر از حیث جغرافیایی نیز نکات مهمی را در خود جای داده است. در حقیقت، محور اصلی ای که اعراب مسلمان و جنگجویان ساسانی را وادار نمود تا در کرانه رود فرات به مصاف یکدیگر بروند، ریشه در همین وضعیت جغرافیایی داشت. امکان ساخت پلی بر کرانه رود فرات، هر دو گروه را به این نتیجه رسانید که تسلط بر این پل می‌تواند کلید پیروزی در نبردهای بعدی باشد. بهمن جادویه، فرمانده سپاه ساسانی در نبرد جسر در ناطف کنار فرات مستقر شد و «ابوعبید آن سوی فرات لشکرگاه زد و نشست تا برای هر دو سپاه بر فرات پل زدند» (ابن خلدون، ۱۳۷۵/۵۰۵). ساخت پل‌ها بر روی رود فرات - هم از سوی لشکر اسلام و هم از جانب لشکریان ساسانی - نشان از پیش‌بینی و آگاهی طرفین نسبت به عمق راهبردی این پل‌ها و نقش آن در چیرگی بر سراسر رود فرات و مناطق محوری پیرامون این رود داشت. پل موردنظر که روی یکی از شاخه‌های فرعی فرات در نزدیکی منطقه میسان (بین بصره و کوفه امروزی) قرار داشت، باعث شده بود رود فرات به شکل یک مانع طبیعی در مقابل پیشروی‌های هر دو طرف درگیر جلب توجه کند. بنابراین، هم سپاه ساسانی به رهبری بهمن و هم لشکر اعراب به سرکردگی ابوعبید سعی داشتند تا با تسلط سریع‌تر بر آن موضع، حریف خود را محاصره نمایند. نهایتاً تدابیر فرماندهان ایرانی مؤثرتر واقع شد و جنگاوران ساسانی توانستند حریف خود را در تنگنا قرار دهند. تأثیر مثبت شرایط اقلیمی موضع نبرد در کنار تاکتیک‌های جنگی بهمن جادویه و مهم‌تر از همه احتمال وجود زمین‌های باتلاقی در پیرامون پل، شرایط را برای تاخت‌وتاز هرچه بیشتر ایرانیان مهیا نمود و ابتکار عمل را از دست اعراب خارج ساخت. درنهایت، این ناآشنایی مسلمانان با شرایط محیطی جنگ، اعراب را مجبور به تغییر تدابیر دفاعی خود در صحنه نبرد کرد و شاید حتی روی تصمیمات فرماندهان در نبردهای بعدی از جمله قادسیه نیز اثرگذار شد (پورشریعتی، ۲۰۰۸: ۲۳۰). ناگفته نماند که موقعیت جغرافیایی جنگ جسر، عاملی برای تخریب پل مابین دو ساحل رود فرات به دست ساسانیان یا به دست خود اعراب مسلمان

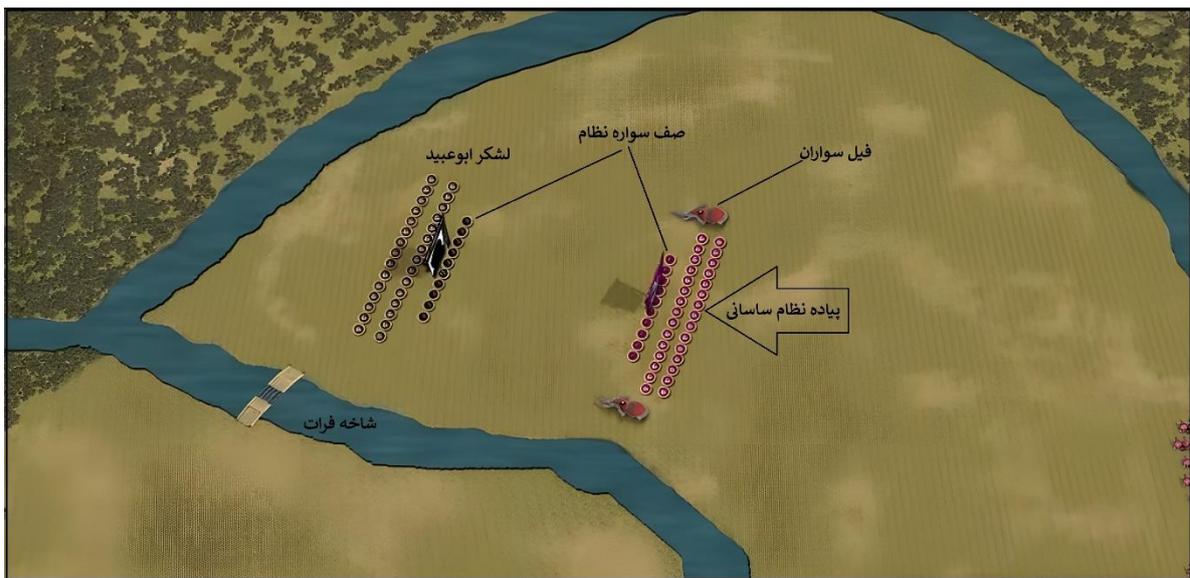
نیز شد: «بنا به اختلاف نقل‌ها، پل روی رودخانه به دست خود اعراب یا دشمنانشان، تخریب شد» (جعفریان، ۱۳۸۲: ۱۱۸/۲). در حقیقت اتخاذ چنین تصمیمی از سوی سرداران ایرانی یا عرب، ناشی از درک آنان از اهمیت استراتژیک این پل بود. شاید سردمداران لشکر ساسانی با آگاهی از نقش میانبرگونه این سازه مهم ارتباطی، تصمیم به تخریب آن گرفتند تا بدین شکل جلو پیشروی مسلمانان را بگیرند و آنان را در سمت غربی فرات و یا شاید در حصار باتلاق و گل‌ولای حبس نمایند. اگر هم تخریب پل در اثنای وقوع نبرد جسر از سوی اعراب اتفاق افتاده باشد، شاید تدبیر اضطراری جهت تعقیب نشدن از سوی سپاهیان ساسانی و متوقف کردن آهنگ پیشروی سپاهیان ساسانی بوده است. شاهد ما در خصوص چنین مدعایی، روایت پیش رو است: «آن‌گاه ذوالحاجب آهنگ ایشان کرد، لیک بر آنان دست نیافت، چراکه فرات در میانه بود و پل بریده بود» (ابن مسکویه، ۱۳۶۹: ۲۸۰/۱). اما روایتی هم داریم که ادعای فوق را زیر سؤال می‌برد. بنابه روایت موردنظر، این پل به دستور ابوعبید و توسط دهقانان عراق ساخته شد و پس از عبور لشکر اسلام به سوی سپاهیان ساسانی، به دستور خود ابوعبید تخریب شد: «ابوعبید پل را برید و دو گروه در هم آویختند و جنگ سخت شد» (مسعودی، ۱۳۷۴: ۶۶۵/۱). یعنی تخریب پل قبل از نبرد شدید طرفین اتفاق افتاد. هنگامی که ابوعبید با اعتراض یارانش مواجه شد، پاسخ خاصی در خصوص دلیل این کار ارائه نداد.

۸. اختلاف عمیق بین ابوعبید و فرماندهانش بر سر نحوه مقابله با ایرانیان

در جریان نبرد جسر، وظیفه هدایت لشکریان ایرانی به فرماندهای بسیار باذکات و به نام بهمن جادویه سپرده شد که برخی پژوهشگران نام دیگر او را «مردان‌شاه حاجب» نوشته‌اند (جعفریان، ۱۳۸۲: ۱۱۷/۲). پارسیان به سرکردگی این فرمانده، در کرانه شرقی رود فرات و اعراب نیز در سمت غربی این رود مستقر شدند. تعداد لشکریان مسلمان حدود ۶-۱۰ هزار نفر (طبری، ۱۳۷۵: ۱۶۰۰/۴) و لشکریان ایرانی نیز حدوداً ۱۰ هزار نفر نوشته شده است. بهمن از جانب خود، فرستاده‌ای با یک پیام خاص نزد ابوعبید فرستاد. محتوای پیام چنین بود: «یا ما بگذاریم که شما از آب بگذرید و به این سو آید، یا شما بگذارید که ما بگذریم و به سوی شما آییم.» (ابن مسکویه، ۱۳۶۹: ۲۷۷/۱). بهمن جادویه، ابوعبید را برای تصمیم‌گیری در این خصوص مخیر ساخت (ابن خلدون، ۱۳۷۵: ۵۰۵/۱). به نوشته طبری، عمر بن خطاب به ابوعبید توصیه کرده بود بسیار مراقب رفتار خود در قبال خدعه ایرانیان باشد: «سوی سرزمین مکر و خدعه و خیانت و ستمگری می‌روی، سوی قومی می‌روی که بطرف شرفته‌اند و آنرا آموخته‌اند و خیر را از یاد برده‌اند و آنرا ندانند، بنگر چه می‌کنی» (طبری، ۱۳۷۵: ۱۵۹۹/۴). اگر عبارات مغرضانه مورخان از سرزمین و مردم ایران را - که از زبان خلیفه دوم نقل می‌کنند - و ابن اثیر (۱۳۷۱: ۱۹۴/۸) و ابن خلدون (۱۳۷۵: ۵۰۴/۱) نیز در کتاب‌هایشان عین همان عبارات و واژگان را تکرار کرده‌اند، کنار بگذاریم، یقیناً قبل از عزیمت ابوعبید به عراق، از سوی دستگاه خلافت توصیه‌های امنیتی-حفاظتی ویژه‌ای به او گوشزد شده بود. عبارت «مرکز خدعه و مکر و حيله» (ابن اثیر، ۱۳۷۱: ۱۹۴/۸) که ضمن ذکر توصیه‌های خلیفه راشدین در خصوص ساسانیان استفاده شده، به‌نوعی حکایت از تاکتیک‌ها و راهبردهای پیچیده نظامی-سیاسی (نظیر «جنگ ترکیبی» امروزی) دارد که ابرقدرت اکنون ضعیف شده ساسانی با توسل به آن‌ها می‌تواند دولت تازه‌کاری همچون خلافت راشدین را از کار بیندازند. نباید فراموش کنیم که ساسانیان قبلاً حریف رومیان بودند و تجارب حاصل از جنگ‌های قبیله‌ای اعراب قابل قیاس با تجارب جنگ‌های کلاسیک ساسانیان نبود. این دلواپسی‌های عمر بن خطاب، حکایت از عمق نگرانی دستگاه خلافت در مواجهه با ساسانیان دارد که قرن‌هاست با هنر دیپلماسی و جنگ کاملاً آشنایند.

ابوعبید با دریافت پیام از بهمن جادویه، جلسه‌ای با فرماندهان سپاهش برگزار نمود تا در خصوص پیشنهاد ایرانیان مشورت بکنند.

یاران به ابوعبید چنین گفتند: «تو از آب مگذر. بهمن تو را از گذر باز خواهد داشت. بگو تا هم آنان به این سو آیند. پافشاری سلیط از همه بیشتر بود. ابوعبید لج کرد و گفت: «آنان مانند ما دل مرگ ندارند. ما از آب بگذریم و به آن سو رویم» (ابن مسکویه، ۱۳۶۹/۱: ۲۷۷). در واقع، فرماندهان لشکر اسلام برخلاف ابوعبید، نظرشان بر این بود که به ایرانیان اجازه دهند به سوی آن‌ها عبور کنند. زیرا میدان نبرد برای جنگ برق‌آسا که مسلمانان در آن مهارت داشتند، وسیع‌تر و آسان‌تر می‌شد و رسیدن تدارکات به مجاهدین مسلمان نیز تسهیل می‌گردید. کاملاً توافق شده بود که اگر مسلمانان به سمت ایرانیان عبور کنند، آن‌ها را در مکانی باریک محاصره کنند که در پشت سرشان یک مانع آبی خطرناک وجود داشته باشد و آن رود فرات بود. این نظر نیز موافق با نظرات عمر بن خطاب بود که طبق آن به لشکریان مسلمانان توصیه شده بود: «تا پیروز نشوند از رود یا پلی نگذرند» (همان، ۱۳۶۹/۱: ۲۸۲). اما ابوعبید با رد این نظر و اصرار بر عبور به سوی ایرانیان، همه فرماندهانش را شگفت‌زده و شوکه کرد؛ چراکه تصمیمی صرفاً بر اساس شجاعت بود، بدون آنکه بقیه حقایق و شرایط پیرامون موضوع در نظر گرفته شود. صحابی بزرگی نظیر «سلیط بن قیس البدری» دست به دامن ابوعبید شدند تا او را از چنین تصمیم خطرناکی منصرف کنند؛ اما ابوعبید بر نظر خود اصرار ورزید و طبق روایتی دستور داد پلی برای عبور مسلمین به سمت شرقی رودخانه ساخته شود.



نقشه: آرایش جنگی در نبرد جسر (تکمیل شده توسط نویسندگان)

در واقع، این لج بازی ابوعبید برخلاف توصیه‌های عمر بن خطاب به او قبل از فرستاده شدن به عراق بود: «از اصحاب پیامبر سخن بشنو و در کارها با آنان شرکت جوی و در کارها شتاب مکن» (ابن‌خلدون، ۱۳۷۵/۱: ۵۰۴). استنباطی که می‌توان از فحوای منابع کرد آن است که خلیفه راشدین، ابوعبید را به جهت حرف‌شنوی از صحابه، عجول نبودن و صفات شاخص دیگری که داشت برای این مأموریت برگزیده بود: «سلیط را بدان سالار نکرده‌ام که در جنگ شتاب می‌ورزد. شتاب در کار جنگ تباهی آرد. مگر آن‌که همه چیز روشن شده باشد.» (ابن مسکویه، ۱۳۶۹/۱: ۲۷۳-۲۷۴). شاید هم بتوان ریشه‌های لج‌بازی ابوعبید با مشاورانش را در کتاب ابن-مسکویه پیدا کرد. این مورخ از مخالفت شدید یاران عمر بن خطاب نسبت به انتصاب ابوعبید به فرماندهی کل بخشی از سپاه اسلام سخن می‌گوید: «راهیان ایران چون گرد شدند، به عمر گفتند: «مردی از مهاجران و یاران پیامبر را به سالاری برگزین» (همان، ۱۳۶۹/۱: ۲۷۳). طبق روایتی دیگر، از خلیفه پرسیده شد: «چطور یکی از ثقیف را بر مهاجر و انصار امیر میکنی؟» (مسعودی، ۱۳۷۴/۱: ۲۷۳).

۶۶۴/۱). جالب است که همین مخالفین ابوعبید قرار است هر چه سریع‌تر همراه او به جنگ با ایرانیان در عراق گسیل داده شوند.

۹. اتفاقات عرصه جنگ و فرجام کار

بعد از تصمیم نهایی ابوعبید و به محض اینکه مسلمانان کاملاً در کرانه شرقی فرات مستقر شدند، ایرانیان با تمام نیروهای خود به مسلمانان حمله کردند: «عربان فیلان مسلح را بنظر آوردند و چیزی دیدند که هرگز نظیر آنرا ندیده بودند و همگی گریزان شدند و بیشتر از آنچه بشمشیر کشته شدند در فرات غرق شدند» (همان، ۱۳۷۴: ۱/۶۶۵). اسب‌های مسلمانان که تا آن زمان هرگز فیل ندیده بودند، از دیدن آن‌ها رام کردند. بدین ترتیب، قوی‌ترین ابزار جنگی مسلمانان، یعنی سواره‌نظام، از کار افتاد و صفوف مسلمین متلاشی شد. بنا به روایتی: «ایرانیان، سپاه اسلام را با پیکان‌ها سوراخ‌سوراخ می‌کردند» (همان، ۱۳۷۴: ۱/۲۷۹) که یادآور توصیفات فردوسی از صحنه‌های نبرد ایرانیان با بیگانگان، با توسل به عناصر بلاغی است:

یکی تیرباران بکردند سخت چو باد خزان برجهد بر درخت

سپس ابوعبید، به آن‌ها دستور داد تا با فیل‌ها مقابله کنند، بنابراین به مجاهدین مسلمان بانگ زد: «پیل‌ها را در میان گیرید و باربندهاشان را ببرید و سواران‌شان را به زیر اندازید» (ابن مسکویه، ۱۳۶۹: ۱/۲۷۹). ابوعبید اولین کسی بود که آنچه دستور داده بود را اجرا کرد. بقیه نیز تبعیت کردند و تا حدودی موفق هم شدند. سپس ابوعبید تصمیم گرفت عمل قهرمانانه نادری انجام دهد که کسی جز او تهور انجام آن را نداشت. او درباره نقطه ضعف فیل که منجر به کشته شدنش می‌شد، پرسید. به او گفتند: خرطومش. ابوعبید خرطوم فیل را با شمشیر برید و پیل با دست خود به ابوعبید زد و ابوعبید بر زمین افتاد و در زیر پای پیل جان سپرد. سپس پرچم را کسی گرفت که ابوعبید پس از خود سالارش کرده بود. وی نیز در نبرد با فیل‌ها کشته شد. پس از کشته شدن تمامی فرماندهان ثقفی، وظیفه‌ی سالاری بر دوش فردی از قبیله شیبانی افتاد: «هفت تن از ثقفیان یکی پس از دیگری، پرچم را بگرفتند و نبرد کردند و کشته شدند. تا سرانجام پرچم به مثنی رسید» (همان، ۱۳۶۹: ۱/۲۸۰-۲۷۹). مثنی بن حارثه شیبانی همچون بنی ثقیف از تبار عدنیان بود و تجربیاتی از جنگ‌های گذشته با ساسانیان داشت که به کمک آن‌ها نهایتاً می‌توانست لشکر اسلام را از آوردگاه شزره شیران بیرون بکشد و نجات بدهد.

مثنی بن حارثه، با به دست گرفتن پرچم اسلام کوشید تا اوضاع را تحت کنترل خود در بیاورد. در این زمان اتفاقی غیرمنتظره رخ داد؛ زیرا درحالی‌که مثنی صفوف لشکریان خود را منظم می‌کرد و فراریان را به پایداری فرامی‌خواند، مردی از بنی ثقیف به نام «عبدالله بن مرثد ثقفی» به سوی پل شتافت و آن را برید. طبق روایتی که بالاتر نیز بدان اشاره شد، تخریب پل قبل از وقوع نبرد و به دستور خود ابوعبید صورت گرفته بود. خیلی از پژوهشگران تمایل دارند تخریب پل را مربوط به بعد از شکست مسلمانان در عرصه جنگ بدانند و عامل این کار را عبدالله بن مرثد معرفی کنند. گروهی از بنی ثقیف از این عمل عبدالله بن مرثد خشمگین شدند، اما او بی‌توجه به تحولات میدانی نبرد و در جهت تحریک مجاهدان این‌گونه فریاد می‌زد: «یا بمیرید یا پیروز شوید». می‌توان حدس زد که ایرانیان از این اقدام -که به نوعی کاملاً انتحاری بود- خوشحال شدند و بر شدت حملاتشان افزودند تا آن‌ها را به طور کامل نابود کنند. شاید هم توجه ایرانیان بیشتر معطوف به پل بریده شده بود تا کسی نتواند آن را تعمیر کند. آشوب بزرگی در صفوف مسلمین رخ داد. بسیاری از مجاهدان گریختند و خود را به رود فرات انداختند. بیشترشان شنا بلد نبودند. بنابراین چند هزار نفر از آن‌ها در رود فرات غرق شدند. وقتی مثنی به عمق فاجعه هولناکی که بر سر سپاهیان‌ش آمده بود پی برد، گردانی را برگزید و مأمور تعمیر پل فروریخته شده نمود. «مثنی و عاصم و کلج ضبی و مذعور به حفظ کسان پرداختند، تا پل بسته شد و آن‌ها را عبور دادند و خودشان از دنبال آمدند»

(طبری، ۱۳۷۵: ۴/۱۶۰۰). احتمال می‌رود که مثنی بعد از نجات لشکریانی که در مخمصه گیر افتاده بودند، عامل تخریب پل را دستگیر و زندانی کرده باشد. بدین ترتیب بود که بخشی از سپاه اسلام توانستند از این مهلکه جان سالم به در بردند.

۱۰. نتایج

در جریان نبرد جسر نقش تعیین‌کننده در سپاه مسلمین را افراد قبیله بنی‌ثقیف ایفا نمودند. روایات و داده‌های تاریخی موجود در منابع اصیل تاریخ صدر اسلام یا پس از آن به‌وضوح حقایقی را در خصوص اثبات سوال و فرضیه پژوهش حاضر ارائه می‌دهند. عامل اساسی‌ای را که باعث شد خلیفه راشدین مأموریت تجاوز به قلمرو ساسانی در خاک عراق را به بنی‌ثقیف واگذار کند، باید در همین دیرینگی مناسبات اقتصادی، نظامی و فرهنگی بنی‌ثقیف با ساسانیان جستجو کرد. احتمالاً از اواخر دوره سلطنت اشکانیان و اوایل زمامداری ساسانیان بود که مهاجرت قحطانیان و سپس عدنانیان به قلمرو ساسانیان آغاز گردید. سبک زندگی تاجر‌مآبانه‌ی بنی‌ثقیف خواه‌ناخواه پای افراد این قبیله را به قلمرو امپراتوری‌هایی نظیر ساسانیان می‌کشید. این تعاملات پیوسته، منجر به شناخت عمیق بنی‌ثقیف از ساختارهای نظام اجتماعی و سیاسی ساسانیان گردید. با توجه به همین سوابق بود که مثنی‌بن‌حارثه و افراد همفکر او بر فرماندهی ابوعبید ثقفی اصرار می‌ورزیدند. اینکه در نبرد جسر فرماندهی کل سپاه اسلام و همچنین هفت فرماندهی زیردست او از قبیله‌ی بنی‌ثقیف‌اند موضوع قابل تأملی است. شجره‌ی نسب شیبانی‌های حاضر در نبرد جسر نیز با بنی‌ثقیف یکسان بود و به عدنان می‌رسید. مثنی بن حارثه - از فرماندهان شیبانی نبرد جسر - یکی از افراد قبیله مورد نظر بود. استفاده دستگاه خلافت از بنی‌ثقیف برای رویارویی با ساسانیان امر عجیبی نیست. ساسانیان نیز در گذشته از دودمان‌های عربی - خصوصاً قبایل تنوخ و بنی‌لخم حیره - و رومیان نیز از غسانیان شام به عنوان دولت‌های حائل استفاده می‌نمودند. این امر به دلیل مشابهت کامل ساختارهای حیات قبیله‌ای دو دولت حائل بنی‌کهلانی مذکور با ساختارهای جوامع عربی زمانه‌شان بود. اعتقاد شاهان ساسانی هم چنین بود که دشوار بتوان مستقیماً بر عرب‌ها حکومت کرد مگر آنکه فردی از خود عرب‌ها را در رأس کار قرار داد. کورش هخامنشی نیز فتح بابل و مدیریت پس از فتح را به دست فردی آشنا با ساختارهای بابلی به نام گئوبروه یکم - حاکم نواحی شمال شرقی آشور در کوهستانهای زاگرس - سپرد، همان فردی که برخی منابع او را آشوری یا بابلی دانسته‌اند و یکی از درخشان‌ترین فتوحات پارس‌ها را در بابل رقم زد. مثال‌های بسیاری در این خصوص قابل ذکر است.

منابع

- ابن‌ابی‌اصیبه (۱۹۹۵). *عیون الانباء فی طبقات الاطباء*، تحقیق الدكتور نزار رضا، بیروت: دار مکتبه الحیاة.
- ابن‌اثیر (۱۳۷۱). *کامل تاریخ بزرگ اسلام و ایران*، ترجمه ابوالقاسم حالت و عباس خلیلی، تهران: مؤسسه مطبوعاتی علمی.
- ابن‌اثیر (۱۴۰۹ ه.ق. / ۱۹۸۹ م.). *أسد الغابة فی معرفة الصحابة*، بیروت: دارالفکر.
- ابن‌اعثم کوفی (۱۴۱۱ ه.ق. / ۱۹۹۱ م.). *الفتوح*، بیروت: نشر دارالاضواء.
- ابن‌حجر العسقلانی (۱۴۱۵ ه.ق. / ۱۹۹۵ م.). *الإصابة فی تمییز الصحابة*، تحقیق عادل احمد عبدالموجود و علی محمد معوض، بیروت: دارالکتب العلمیة.
- ابن‌حزم، علی بن احمد (۱۹۸۲). *جمهرة انساب العرب*، المحقق عبدالسلام محمد هارون، قاهره: دارالمعارف.
- ابن‌خلدون (۱۳۷۵). *مقدمه ابن‌خلدون*، ترجمه محمد پروین گنابادی، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی.
- ابن‌سعد (۱۴۱۰ ه.ق. / ۱۹۹۰ م.). *الطبقات الکبری*، تحقیق محمد عبدالقادر عطا، بیروت: دارالکتب العلمیة.

- ابن قفطی (۱۹۰۳). تاریخ الحكماء، و هو مختصر الزوزنی المسمى بالمنتخبات الملتقطات من کتاب اخبار العلماء باخبار الحكماء، المحقق یولیوس لیبرت، لایزیگ: انتشارت دیترش.
- ابن مسکویه، احمد بن محمد (۱۳۶۹ش). تجارب الأمم، ترجمه ابوالقاسم امامی، تهران: سروش.
- ابن هلال ثقفی (۱۳۷۱ش). الغارات، ترجمه عبدالمحمد آیتی، تهران: وزارت ارشاد.
- أبو الربیع الحمیری الکلاعی (۲۰۰۰). الاكتفاء بما تضمنه من مغازی رسول الله (ص) و الثلاثة الخلفاء (الجزء الأول)، بیروت: دارالکتب العلمیة، منشورات محمد علی بیضون.
- ابی الفرج الاصفهانی (۱۹۹۴). الاغانی؛ تحقیق عبدالکریم ابراهیم العزباوی؛ اشرف محمد ابوالفضل ابراهیم، بیروت: موسسه جمال و داراحیاء التراث العربی.
- بلاذری، احمد بن یحیی (۱۳۳۷ش). فتوح البلدان، ترجمه محمد توکل، تهران: نشر نقره.
- بلاذری، احمد بن یحیی (۱۴۱۷ه.ق/۱۹۹۶م). انساب الاشراف، تحقیق سهیل زکار و ریاض الزرکلی، بیروت: دارالفکر.
- پورشریعتی، پروانه (۱۴۰۲). افول و سقوط شاهنشاهی ساسانی، ترجمه آوا واحدی نوایی، تهران: انتشارات نی.
- جعفریان، رسول (۱۳۸۲). تاریخ سیاسی اسلام: تاریخ خلفا: از رحلت پیامبر تا زوال امویان (۱۱-۱۳۲ه)، تهران: انتشارات دلیل ما.
- حمیری، محمد بن عبدالمنعم (۱۹۸۴م). الروض المعطار فی خبر الأقطار؛ بیروت: مکتبه لبنان.
- دریایی، تورج (۱۳۹۹). ساسانیان، ترجمه شهرناز اعتمادی، تهران: نشر توس.
- الذهبی، شمس الدین (۲۰۰۳). تاریخ الإسلام و وفیات المشاهیر و الأعلام، تحقیق الدكتور بشار عواد معروف، بیروت: دارالغرب الإسلامی.
- سالم، عبدالعزیز (۱۳۸۲). تاریخ عرب قبل از اسلام؛ ترجمه باقر صدری نیا، تهران: شرکت انتشارات علمی و فرهنگی.
- طبری، محمد بن جریر (۱۳۷۵)، تاریخ الرسل و الملوک، ترجمه ابوالقاسم پاینده، تهران: نشر اساطیر.
- علی، جواد (۱۴۲۲ه.ق/۲۰۰۱م). المفصل فی تاریخ العرب قبل الإسلام، بیروت: دارالساقی الطبعة: الرابعة.
- قلفشندی، أحمد بن علی (۱۴۰۷ق. = ۱۹۸۷م). صبح الأعشی فی صناعة الإنشاء، شارح محمدحسین شمس الدین، بیروت: دارالکتب العلمیة.
- کاتب واقدی (۱۳۷۴). طبقات، ترجمه محمد مهدوی دامغانی، تهران: نشر فرهنگ و اندیشه.
- محمودآبادی، سیداصغر، پیرمادیان مصطفی، بختیاری سمیه (بهار ۱۳۹۰). «مناسبات شاهنشاهی ساسانی با اعراب بدوی (۵۳۱-۲۲۴ م)»؛ نشریه تاریخ، سال ۶، شماره ۲۰، صص. ۱۷۰-۱۸۷.
- مسعودی، أبو الحسن علی بن الحسین (۱۳۷۴). مروج الذهب و معادن الجواهر؛ ترجمه ابوالقاسم پاینده، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی.
- مغلوث، سامی بن عبدالله بن احمد (۱۴۳۰ه.ق.). أطلس الفتوحات الإسلامیة فی عهد الخلفاء الراشدين، الرياض: مکتبه العبیکان.

- الملاح، هاشم یحیی (۲۰۱۱). *الوسیط فی تاریخ العرب قبل الإسلام*، بیروت: دار الکتب العلمیة.
- واقدی (۱۳۶۹). *مغازی تاریخ جنگ‌های پیامبر (ص)*، ترجمه محمود مهدوی دامغانی، تهران: مرکز نشر دانشگاهی.
- واقدی (۱۴۰۹ ه. ق. / ۱۹۸۹ م.). *المغازی*، تحقیق مارسدن جونس، بیروت: مؤسسة الأعلمی.
- ویسهوفر، یوزف (۱۳۷۷). *ایران باستان: از ۵۵۰ پیش از میلاد تا ۶۵۰ پس از میلاد*؛ ترجمه مرتضی ثاقب‌فر، تهران: ققنوس.
- یعقوبی، احمد بن اسحاق (۱۳۸۲). *تاریخ یعقوبی*، ترجمه محمد ابراهیم آیتی، تهران: نشر علمی و فرهنگی.